

## قیام ابدالیان هرات و طغیان ذوالفقار خان ابدالی

(۱۷۱۶ - ۱۷۳۱ م)

## مقدمه

سرزمین علم پرور و مردخیز هرات، نه تنها درازمنه قبل از اسلام مهد آزادی خواهی و استقلال طلبی بوده، بلکه در دوران پس از اسلام نیز پرورشگاه مردان شمشیر و تفکر و گهواره دانش و فرهنگ بوده است. از آنجمله اند: قارن هراتی، نیزک بادغیسی در قرن هفتم میلادی (اول هجری) و یوسف البرم هروی و استادسیس بادغیسی، در قرن هشتم (دوم هجری) و ملک مبارزالدین اسفزاری (درمقابله با لشکریان چنگیز) در اوایل قرن سیزدهم میلادی، خواجه شهاب الدین غوری و قاسم کرخی، در قیام بر ضد سلطه شاه اسماعیل صفوی، در اوایل قرن شانزدهم میلادی، اسدالله خان ابدالی و ذوالفقار خان سدوزی، در شکستادن یوغ سلطه صفوی از دوش مردم هرات در اوایل قرن هژدهم، و تولد مؤسس افغانستان معاصر احمدشاه درانی در هرات و گرفتن نخستین درسهای دینی تاسن ۸ سالگی از فضلالی هراتی، مقاومت بی نظیر وزیریار محمد خان الکوزائی در برابر محاصره ۱۱ ماهه قشون قاجاری در ۱۸۳۷ و پایداری فداکارانه هراتیان میهن پرست علیه تجاوز روس در اواخر قرن بیستم، و غیره کارنامه آفرینان هراتی در میدان سیاست و کیاست، و در عرصه هنر، شعر و ادبیات، و تصوف بزرگمردانی چون: خواجه عبدالله انصاری در تصوف، امام محمدغزالی در فقه اسلامی، استاد کمالدین بهزاد در هنر مینیاتور و میرعلی در هنر تذهیب کتاب و معین الدین حسین کاشفی واعظ در نثر دری، عبدالرحمن جامی در شعر و تصوف و ده ها گل سرسید دانش و هنر و فرهنگ از این خطه زر خیز سرزده اند.

هرات در قرن پانزدهم، در عهد فرمانروائی نیم قرنه شاهرخ پسر تیمور و ملکه گوهرشاد خانم هنرپرورش و سپس در مدت ۳۷ سال سلطنت سلطان حسین بایقرا، در کمال رونق و شگوفائی فرهنگ و تمدن زیست و «به یک مرکز بزرگ تجارتي و پیشه وری و فرهنگی مبدل گشت و گویا مروارید شهر های آسیای میانه و مرجع علما و هنر مندان گردید.» (۱) مگر بادیغ که از آغاز قرن شانزدهم، دولت های نوظهوری که در شمال و غرب افغانستان سر بلند کردند، نگذاشتند این شکوفائی در وطن ما تا دیر زمانی دوام بیاورد.

در سال ۱۵۰۷م (۹۱۳ق) شیبیک خان (یا محمدخان شیبیانی) در رأس چهل هزار نیروی از یکی خود آمو را عبور نمود و مسقیماً بر هرات حمله آورد. شهزادگان تیموری هرات (بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا) پس از اندک مقاومتی، اولی به قندهار و دومی بسوی استرآباد فرار کردند و شیبیک خان با اردوی خود یگراست وارد هرات شد. «به مجردی که محمدخان شیبیانی شهر هرات را گرفت، فقها و ارباب عمایم قدیم از دیگران پیشتر بدر بار او شتافتند.... محمد خان شیبیانی از شهریان هرات ۱۳۵ هزار سکه «تنگچه» تاوان جنگ گرفت. بعلاوه شیبیانی تمام دارائی سلاطین و اشراف را با زور و شکنجه گرفت و به فتوای علمای مذهبی هرات، ملکه مظفر حسین را برای خود گرفت و مهر انگیز دختر مظفر حسین را به پسر خود عبیدالله سلطان و کابلی بیگم ملکه بدیع الزمان را به قنبر میرزای کوکلتاش بزنی داد، در حالی که هر دو ملکه، شوهران زنده داشتند. فقهای که این فتوا را دادند همه از برگزیدگان دولت کورگانی بودند.» (۲)

شیبیک خان، به ثروتی که تاراج نکرده بود قناعت نه نمود و باکمال بی شرمی زنان و اطفال را به بردگی گرفت. او بی حیائی را بجائی رساند که یکی از آثار هنری بهزاد را اصلاح نمود. بابر با خشم چنین می نویسد: «او همچنان در هر چند روز اشعار بی معنی می سرود. اشعار مذکور را در منبر خوانده بعد در چهار سوق شهر آویزان میکرد تا برای این اشعار تحایف و هدایائی از شهریان در یافت نماید.» (۳)

مقارن همین ایام در غرب کشورما، در سال ۱۵۰۲م، شاه اسماعیل صفوی سلطنتش را باکشتن بیست هزار مرد از اهل تسنن در تبریز آغاز کرد و وقتی رهسپار مشهد شد، قزلباشان او در طیس هشت هزار سنی را از دم تیغ گذراندند تا عطش خون ریزی شاه اطفاء یابد. در (۱۵۱۰م = ۹۱۶ق) وقتی در مروبا شیبیک خان مصاف داد، و شیبیک در جنگ کشته شد و مرده او را به شاه اسماعیل نشان دادند، وی بعد از فرور بردن شمشیرش در مرده شیبیک خان، بر اطرافیان خود فریاد زد: هر که مرا دوست دارد از گوشت شیبیک بخورد. با این ندامت پدیدان شاه بر مرده شیبیک خان حمله بردند و

ظرف چند دقیقه از لاشه او جز مثنی استخوان چیزی برجای نماند. خواجه محمود ساغرچی که در آن معرکه حاضر بود، میگوید که ازدحام صوفیان برای خوردن گوشت جسد شیبک خان بجایی رسید که جمعی تیغها بر روی یکدیگر کشیدند، و آن مرده بخاک و خون آغشته را مانند لاشخوران از یکدیگر می ربودند و میخوردند. علاوه شاه دستور داد تا از کاسه سر او جام شراب درست کنند، این دستور فوری به اجرا درآمد و از کاسه سر شیبک خان جامی زرین درست کردند و در مجلس بزم شاه بکار گرفته شد. (۴)

در دوره صوفیان، مذهب «شیعه» به حیث مذهب رسمی دولت با شدیدترین استبداد سیاسی و مذهبی و قتل عام های گسترده همراه بود. گروه های قومی و مذهبی غیر شیعی مورد توهین و آزار و حتی کشتار دسته جمعی قرار میگرفتند و با اعمال قتل و شکنجه و خشونت و مصادره دارائی و ادار ساخته میشدند تا از مذهب خود برگردند و به مذهب شیعه بگرایند. سیاست رسمی و مذهبی شاهان صفوی، به تمام معنی یک سیاست فاشیستی بود، که تحمل مذاهب و دیگر گروه های مذهبی را در کنار مذهب رسمی نداشت.

شاه اسماعیل پس از فتح مرو و برپا کردن کله مناری از مجسمه کشتگان ازبک به هرات آمد. و در مسجد جامع منشور فتح هرات قرائت گردید. در اینجا امرشاه از طرف حافظ زین الدین هراتی نقض و جابجا در مسجد کشته شد. گویا حیدرمداح، از حافظ خواست که به سه خلیفه اول اسلام لعن و دشنام بفرستد و او انکار کرد، قزلباشان فوراً از ریشش گرفتند و از منبر بزیر انداختند و جابجا وی را کشتند. و مرده اش را هم در چهارسوق شهر برده سوختاندند. سپس شاه اسماعیل در نزدیک حوض ماهیان مجلس شرابخوری ورقص و ساز برپا کرد و جنرالان خود را مورد بخشش قرارداد و بعد برای فتح میمنه و اندخوی و بلخ حرکت نمود و پس از فتح آن ولایات برگشت و به استقامت قم حرکت نمود. (۵)

نه تنها شاه اسماعیل صفوی، بلکه تمام شاهان این سلسله اشخاص ظالم و مستبد و خون ریز بودند. شاه عباس اول دو برادرش را بایک برادرزاده و عمویش اش کور کرد، سپس دو پسر خود (محمد میرزا و اماقلی میرزا) را کور و سومی (صفی میرزا) ولیعهد را نیز بطرز فجیعی به قتل آورد. آخرین پسرش که طاقت کوری را نداشت خود کشی کرد. و بدین ترتیب هیچ فرزند ذکوری از شاه عباس باقی نماند. (۶) نویسنده دیگری از درنده خوئی شاه عباس اول پرده برمیدارد که: پدرش را تا اخر عمر زندانی نمود، دو پسرش را کور و صفی میرزا را به قتل آورد و یکی از دختران خود را که شش ساله بود، دوشقه کرد. (۷)

جانشین شاه عباس اول، پسر صفی میرزا به نام سام میرزا، در سفاکی دست کمی از جدبزرگش شاه اسماعیل نداشت. او در طول ۱۴ سال سلطنت خود بدون وقفه آدم کشت و این کشتار را از نزدیکان خود شروع کرد. او زن و مادر خود را نیز کشت و در یک شب بدمستی فرزند شیرخوار خود را بدون آتش انداخت. (۸) پسر شاه عباس دوم بنام صفی میرزا که بعد از نام گذاری خود را شاه سلیمان نامید، از همان آغاز جانشینی عده زیادی از اعیان و اشراف دربار و رهبران نظامی را از دم تیغ گذراند. (۹)

بدستور شاه طهماسب اول در سال ۹۳۴ هجری (۱۵۲۸م)، یکی از بزرگان تسنن هرات بنام خواجه کلان غوریانی را که از دستورات چماقداران متعصب صفوی سرباز زده بود (حاضر به گرویدن به مذهب شیعه نشده بود)، به چهارسوق شهر هرات بردند، ابتدا او را زنده پوست کردند و بعد پوست او را از کاه پر کرده بر سر چوبه دار تعبیه کردند. و در سال بعد خواجه کلان دیگری از غوریان را به تبریز برده، بفرمان شاه خجسته نژاد او را از مناره نصریه از خصیه هایش آویختند تا به مشقت تمام جان داد. و در همین سال مظفر سلطان امیر دیباج را بفرمان همایون در قفس آهنین گذاردند و از میان دو مسجد تبریز آویختند و آتش زدند. (۱۰)

در سال ۱۰۱۵م شاه اسماعیل هرات را به پسر خود «طهماسب میرزا» داد و این میرزا همراه با شیخ مجدالدین کرمانی به هرات آمد. کار گزار طهماسب میرزا، امیرخان در هرات دست تعدی دراز کرد و بغرض تحصیل پول و مال بیشتر از مردم، نفوس را سرشماری کرده مبلغ گزافی بر آنها حواله نمود. مردم هرات که از ظلم و تبعیض مذهبی حکومت داران صفوی ببتنگ آمده بودند، غایبانه از حکومت ماوراءالنهر کمک خواستند، عبیدالله خان پسر محمدخان شیبانی ازبک در ۱۵۲۰ بر هرات حمله نمود مگر در برابر قشون صفوی کاری از پیش نبرد و ناکام باز گشت. بعد از این حادثه شاه اسماعیل صفوی پسر دیگر خود «سام میرزا» را بجای طهماسب میرزا به حکومت هرات فرستاد. (۱۱) و طهماسب میرزا، وقتی هرات را ترک میداد استاد کمال الدین بهزاد، نقاش معروف هراتی را با خود به اصفهان برد و او بعد از آن در اصفهان به شهکاری های هنری خویش ادامه داد.

آخرین شاه صفوی شاه سلطان حسین که چند هزار حدیث از برداشت و در کمترین کاری بدون استخاره تصمیم نمیگرفت، شش سال پس از سلطنت، زهد و تقوی روزهای نخستین را کنار گذاشت و باده نوش قهاری شد، و نسبت به حرمسرای خود نیز علاقه مفرطی پیدا کرد، «بطوریکه خواجه سرایانش در کوچه های جلفا میگشتند و هر جا دختری زن زیبایی می دیدند او را برای شاه اختطاف میکردند. این پادشاه پارسا، بیش از هر چیز سرگرم امور

حرمسرای خویش بود و امیران و حکام ایالات در رقابت با یکدیگر بمنظور رضای حس زن دوستی شاه، زیبا ترین دختران اتباع قلمرو خویش را به زورگرد آورده به حرمسرای شاه و بستگان او میفرستادند.» (۱۲)

در عهد شاه حسین صفوی تعصبات مذهبی روحانیت شیعه چنان اوج گرفت که سبب شد در اکثریت ایالات تابع ایران اقلیت‌های مذهبی دست به شورش و طغیان بزنند. چنانکه در سال ۱۱۱۱ق، بلوچان بر کرمان حمله نمودند، در سال ۱۱۲۱ق، مردم قندهار قیام کردند، و در سال ۱۱۲۶م، ابدالیان هرات، در سال ۱۱۲۷ق، گردان سنی دست به قیام بزرگی زدند. در سال ۱۱۳۳ لرها و در ۱۱۳۴ق، بلوچها و عربهای مسقط سر به بغاوت برداشتند. در همین سال ۱۱۳۴ق، در شیروان حمیت مذهبی اهل تسنن به غلیان آمد و برهبری حاجی داؤد مدرس برشماخی کرسی شیروان حمله کردند و در آن حادثه چهارتا پنج هزار اهل تشیع را از دم تیغ گذشتاندند و به هواداری ترکیه عثمانی شعار دادند. (۱۳)

در همین سال ۱۱۳۴ هجری، ملک محمود سیستانی، در تون خراسان سر از اطاعت دولت صفوی برتافت و نیروهای سرکوب شورش را در هم شکست و متعاقباً مشهد و نیشاپور را تسخیر و اعلام استقلال نمود و برسم کیانیان ۲۵ قرن قبل در مشهد تاج پوشی نمود و خود را شاه خراسان نامید. در کرمان سید احمد خان نوه میرزا داود عصیان داشت، و در بلوچستان و بنادر سلطان محمد مشهور به خرسوار یکه تاز میدان بود. (۱۴)

خلاصه تسلط اجانب از سال ۱۵۰۶ تا ۱۷۰۸ میلادی برای بیش از دوصد سال بر حصص غربی و جنوب غربی بطول انجامید و قسمت های شرقی کشور تا تا سیس دولت معاصر افغانستان (۱۷۴۷ م) تحت نفوذ دولت بابرین هند باقی ماند. در طول این دوره در بخش غربی افغانستان، سیطره دولت صفوی توسط اردوی نیرومند قزلباش حفظ میگردد که کوچکترین حرکت ضد صفوی را با شدیدترین مجازاتها پاسخ میگفتند. در این مدت طولانی انواع ظلم و استبداد مذهبی و مالیاتی که بر مردم سنی مذهب قندهار روا داشته شده بود، بر مردم هرات نیز و بخصوص بر کسانی که حاضر نشده بودند تا از تسنن دست بردارند و به خلفای نخستین اسلام (سه خلیفه اول) لب به لعن بکشایند، رو داشته میشد و اغلب باکشتارهای دسته جمعی و تاراج دارائی مردم همراه بود و با چنین سیاستی دولت صفوی توانست تا اخیر قرن هژدهم از مبارزات آزادی خواهانه مردم جلوگیری کند، مگر از اوایل قرن هژدهم به بعد آنطوریکه گفتیم، کارد به استخوان مردم رسیده و دیگر تحمل ناپذیر شده بود و یگانه راه علاج را در قیام بر ضد سلطه صفویان تشخیص دادند و تا حصول آزادی کامل خود دست از مقاومت و مبارزه نگرفتند. در ادامه این مقاومتها قیام ابدالیان، یکی دیگر از قیام های رهائی بخش ملی است که در سطور زیر سیران را از نظر میگذرانیم.

### قیام ابدالیان در هرات:

در سال ۱۷۱۰ میلادی، هنگامی که قندهار به رهبری میرویس خان هوتکی، استقلال خود را اعلام کرده بود و برای مقابله با سپاه ۲۵ هزار نفری صفوی که تحت فرمان کیخسرو به سوی قندهار پیش می آمد (۱۵) آمادگی می گرفت، عبدالله خان ابدالی با پسرش اسدالله خان (از خانواده حیات سلطان سدوزائی) بنابر تقاضای ابدالیان هرات از ملتان عازم هرات بودند تا ریاست قبیله ابدالی هرات را برعهده گیرند. اتفاقاً در فراه با قشون صفوی که عازم قندهار بودند، برخوردند و چون در این سپاه محمدزمانخان سدوزائی با عده ای از ابدالیان مهاجر کرمان همراه بودند، آنها هم به این سپاه پیوستند. مگر در جنگ با نیروهای میرویس خان شمشیر از نیام نکشیدند و منافع ملی را بر منافع بیگانه ترجیح دادند پس از شکست سپاه صفوی توسط میرویس خان، آنان به هرات بازگشتند. و بگفته فرهنگ: «در هرات عبدالله خان، ریاست ابدالیان را بدست آورد و با بیگلر بیگی ایرانی موسوم به عباسقلی خان شاملو همکار شد. اما بزودی روابط آنها به هم خورد و بنا بروایت جهانگشای نادری، حکمران ایرانی از نفوذ روزافزون و اقبال مردم به او به خوف افتاده او را با پسرش اسدالله خان زندانی ساخت.» (۱۶)

لکه هرات، بر آنست که عبدالله خان و پسرش با مشاهده پیروزی غلزان ملهم و مصمم شده بودند تا آنان نیز خود را از زیر یوغ سلطه ایرانیان برهانند. عباسقلی خان که از نیت و مقاصد ایشان آگاه و متوهم شده بود، پدر و پسر را بزندان افکند. طولی نکشید که در اردوی قزلباش هرات آشوبی به پا خاست و عبدالله خان و اسدالله خان با استفاده از آن هرج و مرج از زندان فرار کرده و به میان اقوام خود در کوه دو شاخ غوریان در غرب هرات رفتند و آنها را برای قیام بر ضد سلطه صفوی تحریک نمودند. بزودی عشایر ابدالی مقیم هرات و سبزواری و فراه آمادگی خود را برای قیام ابراز داشتند. در هنگامی که عبدالله خان و پسرش اسدالله خان مشغول جمع آوری اقوام خود بودند، جعفرخان استاجلو، سردار جدیدی که از دربار صفوی برای انقیاد غلزایی ها و ابدالیان ماموریت گرفته بود، وارد هرات شد. وقتیکه قیام کنندگان به شهر نزدیک شدند، جعفرخان استاجلو قوای خود را به غرض مقابله با آنان از شهر بیرون ساخت. اما ابدالیان شکستی نابود کننده بر سپاه صفوی وارد کردند و بر اثر اسیر شدن یا کشته شدن جعفرخان، سپاه قزلباش پا بفرار نهادند. (۱۷)

سپس ابدالیان به کمک اهالی شهر از راه برج معروف فیلخانه وارد شهر شدند و تمام هوادران صفوی را اسیر یا مجبور به فرار از شهر نمودند و بجای آنان، ابدالیان ساکن سبزوار را جاگزین ساختند.

بدینسان قیام ابدالیان تحت رهبری عبدالله خان و پسرش اسدالله خان در تاریخ ۲۶ رمضان ۱۱۲۹ هجری مطابق ۱۷۱۶ میلادی به موفقیت انجامید. (۱۸) اما آنان از اعلان پادشاهی خود داری کردند و تنها به عنوان رئیس عشایر ابدالی در هرات به استقلال خود دوام دادند. بگفته لکههات، وقتی منصورخان حکمران مشهد از این حادثه آگاه شد، با اردوی عظیمی آهنگ هرات کرد، اما او و سربازانش سرنوشتی بهتر از سرنوشت جعفرخان نداشتند. در محل غوریان اسدالله خان جلو او را گرفت و پس از نبردی مختصر شکستی سخت به او وارد آورد که خود را به مشکل تا مشهد رسانید. چون خبر هزیمت منصورخان به گوش شاه سلطان حسین در اصفهان رسید، شاه او را از مقامش عزل کرد و فتح علی خان ترکمان میرشکارباشی را در رأس قوای ده هزار نفری بسوی خراسان اعزام کرد. فتح علیخان به مجرد ورود به مشهد در سپتامبر ۱۷۱۶م، مقداری از زینت آلات ضریح زیارت امام رضا را ذوب کرده سکه ضرب نمود و میان سپاهیان خود تقسیم کرد. سپس با تدارک توپخانه قوی در رأس اردوی فوق الذکر به سوی هرات پیش تاخت. او و لشکریانش در کوسویه (کهسان) واقع در سه منزلی غرب هرات با ابدالی ها به سرکردگی اسدالله خان تلاقی گردیدند. در تصادم آغازین اسدالله خان و لشکریانش برای قشون صفوی جاخالی کردند و بسوی هرات عقب نشستند.

فتحعلی خان به گمان پیروزی قطعی بر ابدالیان بدنبال لشکر ابدالی تاخت. همینکه مقداری از کوسویه بداخل هرات پیش رفتند و توپخانه ایشان هنوز بدنبال مانده بود، اسدالله خان و لشکریانش ناگاه رخ برگشتاندند و حمله هولناکی بر قشون صفوی نمودند. در نتیجه اکثریت سربازان فتحعلی خان از دم شمشیر ابدالیان گذشتند و فقط عده قلیلی از سپاه ده هزار نفری توانستند از آن معرکه جان بسلامت برده، خبر شکست و نابودی فتح علیخان را به مشهد برسانند. لکههات با تأسف به حال سپاه ناچیز صفوی (ده هزار نفر ناچیزی خوانده شده؟) از نا آزمودگی فرمانده آن سپاه نیز در آن حادثه یادآور شده است، مگر عده جنگجویان ابدالی را (که بدون شک کمتر از ده هزار می شده اند) بدست نمی دهد. در حالیکه ابدالیان نیز تعلیمات نظامی و حربی ندیده بودند و فقط از روی شجاعت و عزم به حصول آزادی خود این پیروزی را بدست آورده بودند.

در هر حال اسدالله خان توپخانه دشمن را تصاحب کرده بسوی مشهد به پیشروی پرداخت. لکههات متذکر می گردد که هر چند مدافعان مشهد قلیل و فاقد سلاح لازم بودند، اما آنان رنج محاصره دو ماهه را بر خود هموار ساختند. سرانجام ابدالی ها از محاصره دست کشیده و به جانب هرات رهسپار گردیدند. (۱۹)

اسدالله خان پس از آنکه تمام بادغیس و بالامرغاب و اوبه و شافلان و باخرز و خواف و جام و لنگر واوزن را تا حدود مشهد و اسفزار و فراه را زیر سیطره ابدالیان درآورد، از جانب پدر به حکومت فراه گماشته شد. «در این هنگام میر محمود پسر میرویس خان در قندهار سلطنت می کرد و رقابت در بین دو قبیله ابدالی و غلجایی ریشه عمیق داشت. از یکسو غلجانیان که قسمت بزرگ ابدالیان را از زمینهای حاصلخیز حوالی قندهار خارج نموده و مقام ریاست را بدو ا به همکاری عمال ایرانی و بعد با از بین بردن آنها ضبط کرده بودند، حاضر نبودند از این امتیازات صرف نظر کنند. و از دیگر سو ابدالی ها که بعضی در هرات و برخی در دشت های بی حاصل فراه (بکوا) و کرمان در نیمه تبعید بسر می بردند، هوای بازگشت به قندهار و وادی شاداب رود ارغنداب را در سر داشتند، بدیهی است که در این حال تصادم بین این دو عنصر که مخالفت شان بر تضاد منافع اقتصادی طبقه حاکم قرار داشت امر حتمی بود و حتی خصومت و تهدید مشترک دولت ایران نمی توانست از آن جلوگیری نماید. موضوع فعلی منازعه شهر و منطقه فراه بود که ابدالیان در آن جاگزین بودند، اما شاه محمود هم به آن چشم داشت. در جنگی که میان نیروهای اسدالله سدوزائی و محمود هوتکی در محل دلارام در کنار خاشرود رخ داد، اسدالله، سردار شجاع سدوزائی کشته شد و محمود هوتکی سر اسدالله را از تن جدا کرده نزد شاه حسین به نشانه اطاعت از او فرستاد و شاه به او لقب حسینقلی بخشید.» (۲۰)

بدینسان لایه دیگری بر رقابتها و مخالفتهای قبلی میان این دو قبیله نیرومند کندهاری افزوده شد.

مرحوم غبار در کتاب احمدشاه بابا (ص ۱۴) تاریخ این حادثه را ۱۱۳۲ هجری مطابق ۱۷۱۹م ضبط کرده که مطابق است با ضبط مجمع التواریخ (ص ۵۳) و محاسبه مصرع ایکه به آن مناسبت گفته شده است و نتیجه آن ۱۱۳۲ هجری بدست آمده است.

### رقابت بر سر رهبری هرات :

با از میان رفتن اسدالله خان در هرات، رقابت شدیدی در بین دودسته از بنو اعمام سدوزائی بر سر رهبری و حکمرانی آن ولایت آغاز شد. یکی از این دو دسته، پسران دولت خان سدوزائی، رئیس سابق عشایر ابدالی قندهار

بودند که پدرشان به تحریک گرگین در شهر صفا دستگیر و به قتل رسیده بود و دیگری عبدالله خان پسر حیات سلطان، رئیس عشایر ابدالی مقیم ملتان و پدر اسدالله خان مقتول.

لکهارت می‌نویسد که سر انجام عبدالله خان پدر اسدالله از طرف محمدزمانخان (پدر احمد شاه درانی) مورد حمله قرار گرفت و اسیر و بزندان سپرده شد. (۲۱) مگر غبار مدعی است که عبدالغنی خان الکوزائی که یکی از روسای بزرگ هرات بود، می‌دید دیگر از دست عبدالله خان دل شکسته کاری ساخته نیست، لهذا به سایر روسای جرگه قومی پیشنهاد انتخاب رئیس جدیدی را نمود و ضمناً زمانخان را لایق این کار پیشنهاد کرد. جرگه هرات هم به انتخاب زمانخان رأی دادند و در نتیجه او بحیث رئیس انتخاب شد. (۲۲)

زمان خان که مرد لایق و فعالی بود، تمام قوای ملی هرات را با هم متفق ساخت و سپس برای دفع هر گونه لشکرکشی از جانب دولت صفوی خود را آماده کرد. دیری نگذشت که سردار دیگری برای مقابله با اوضاع هرات از اصفهان روانه شد. این سردار، صفی قلی خان ترکمان، داروغه اصفهان بود. او پس از تهیه سپاه و توپخانه مهجرت راهسپار خراسان گردید. صفی قلی خان در خراسان ابتدا شورش ترکمن‌های یموت و کردهای آن نواحی را فرو نشاند و سپس برای سرکوبی قیام ابدالیان بسوی هرات حرکت کرد. قوای ابدالی به سرکردگی محمدزمان خان به پیشواز دشمن شتافت و در کافر قلعه به انتظار ورود صفی قلی‌خان نشست. وقتی سپاه ایران به آن محل وارد شدند، تعداد آنها بگفته الفنتون دوچندسپاه ابدالی بود، (۲۳) اما همینکه جنگ آغاز شد تیراندازان ماهر ابدالی تلفات سنگینی بر دشمن وارد کردند و پس از حمله شدید خود، قوای صفی قلی‌خان را از پیش برداشتند. صفی قلی‌خان چون دید شکستی جبران ناپذیر بر لشکر او وارد آمده بدون آنکه کاری از پیش برده باشد، پس مرگ را بر ننگ ترجیح داد و خود بر عراده باروت نشست و آن را آتش زد و قطعه قطعه شد. (۲۴)

لکهارت تاریخ وقوع این حادثه را متذکر نشده، اما پوهاند حبیبی و جی، پی، نیت، وقوع این جنگ را در سال ۱۱۳۲ هجری برابر ۱۷۱۹ میلادی در کافر قلعه (که امروز اسلام قلعه می‌گویند) نشان داده‌اند. (۲۵)

بهرحال محمد زمان خان پس از این پیروزی بر سپاه صفوی، تا دو سال و پنج ماه دیگر با کمال شکوه و آرا می‌در هرات حکومت کرد و بسال ۱۱۳۵ هجری = ۱۷۲۲م از دنیا چشم پوشید. با مرگ محمدزمانخان، محمدخان پسر عبدالله خان، به هوای حکمرانی قدم در میان گذاشت و بر طبق فیصله جرگه قومی به حکمرانی هرات برداشته شد. (۲۶)

اما محمد خان چنان ستمگر از آب بدرآمد که ابدالیان از انتخاب خود پشیمان شده او را کنار گذاشتند و ذوالفقارخان پسر بزرگ محمدزمانخان را بجای او بریاست و حکمرانی هرات برداشتند. در سال ۱۱۳۷ هجری (۱۷۲۴م)، رحمان خان پسر دیگر عبدالله خان به عزم خونخواهی پدر خود از ملتان وارد هرات شد و با ذوالفقارخان در مقام معارضا برآمد، اما چون ابدالیان این کشمکش‌های قدرت طلبانه را موجب تضعیف قدرت قبیله خود می‌دانستند، سرانجام جرگه ئی دایر کردند و در آن فیصله بعمل آمد که ذوالفقارخان بحکومت باخرز و رقیب او رحمان خان بحکومت فراه گماشته شوند والله یارخان پسر دیگر عبدالله خان بحکومت هرات مقررگردند (۱۱۳۹ هجری = ۱۷۲۶م).

اماحکومت الله یارخان بزودی مورد ادعای ذوالفقارخان که مردی شجاع و متهوری بود، قرار گرفت و ابدالیان مجدداً برای آنکه مبارزه بخاطر قدرت را مهار بزنند، به تدویر جرگه قومی پرداختند و در نتیجه الله یارخان را به ماروچاق (بالامرغاب) و ذوالفقارخان را به فراه فرستادند (۲۷) و امور هرات بدست یک شورای ریش سفیدان قومی سپرده شد.

یک سال بعد از این انتخابات در ۱۷۲۷م (۱۱۴۰ هجری) هرات مورد تهدید نادر افشار قرار گرفت. گرچه ابدالیان مقیم هرات توانستند جلو نادر را بگیرند و او را وادار به عقب نشینی نمایند، اما معلوم می‌شد که نادر افشار از جنس مردان دیگری است که تا هرات را مسخر نکند، از عزمش بر نخواهد گشت. بنابر این الله یارخان را از بالا مرغاب و ماروچاق مجدداً به هرات خواستند و او را به حکمرانی هرات برداشتند.

### مقاومت در مقابل نادر افشار:

در سال ۱۷۲۷ نادر که می‌دید شاه اشرف در شمال ایران مصروف جنگ با ترکیه و روسیه است و هم حکومت‌های مستقل قندهار و هرات هر کدام جدا و دور از هم زنده گی میکنند و در میان آنها خصومت قبلی نیز وجود دارد، از این اختلافات داخلی حکومت افغانی استفاده کرده، همراه شاه طهماسب بر هرات حمله کرد. در قدم اول قلعه‌های سنگان و بهدادین را که اهل آنها شاخه‌یی از ابدالیان هرات بودند، در محاصره گرفت. اهل سنگان به دفاع شدید پرداختند. نادر از مقاومت ساکنان سنگان چنان خشمگین شد که پس از تسخیر سنگان امر کرد تمام اهل قلعه را از دم تیغ بگذرانند. افغانهای بهدادین (واقع در هفده میلی جنوب غربی سنگان) خود را برای نبرد با نادر آماده کردند و از

هرات تقاضای کمک نمودند. در نتیجه در حدود هفت - هشت هزار از ابدالی‌ها بیاری آنها شتافتند و سپس در برابر نادر و لشکر او در حوالی سنگان (واقع در چهل میلی غرب سرحد فعلی ایران و افغانستان) صف آرایی کردند. در نبردهای که بین طرفین واقع شد، ابدالی‌ها سرانجام ضربت مهلکی به قوای نادر وارد کردند تا جایی که نادر مجبور به عقب نشینی شد و به مشهد بازگشت. (۲۸).

در ۴ شوال ۱۱۴۱ هجری (سوم می ۱۷۲۹ م) مجدداً نادر بعد از فراهم آوری وسایل لشکرکشی از مشهد باتفاق طهماسب بعزم تسخیر هرات حرکت کرد. افغانهای ابدالی که از قصد حمله دشمن آگاه شده بودند، به رفع اختلافات پرداختند.

رؤسای که در این وقت برای به دست گرفتن قدرت و زمام امور هرات میکوشید، عبارت بودند از الله یارخان پسر عبدالله خان ابدالی و ذوالفقارخان پسر بزرگ محمد زمان خان و برادر ارشد احمدشاه درانی. سر انجام الله یارخان به حکومت هرات و به ریاست قوای عمده ابدالی منصوب و رقیب او ذوالفقارخان به حکومت فراه انتخاب گردید. قوای هرات بسرداری الله یارخان از هرات بسوی شمال غربی باستقامت کافر قلعه پیش رفتند. دو لشکر در نزدیکی کافر قلعه بهم رسیدند و در این جا بود که ده سال قبل ابدالی‌ها بفرماندهی محمد زمان خان، ایرانی‌ها را بسرداری صفی قلیخان شکست داده بودند. جنگ آغاز شد و ابدالی‌ها در یکی از حملات خود صفوف پیاده نظام ایران را از هم متلاشی ساخت، ولی قوای سواره نظام نادر حمله شدیدی بر افغانها کردند و یکی از سرداران ابدالی به هلاکت رسید. در این گپرو دار حاجی مشکین خان ابدالی خود را به نادر نزدیک کرد و با نیزه ضربتی بر نادر حواله نمود که پای راست نادر از این ضربت زخمی شد (۲۹).

روز بعد ابدالی‌ها به هریرود عقب نشینی کردند و سپاهیان نادر آنها را دنبال کردند. در بیرون کوسویه (یاکھسان واقع در شصت میلی شمال غربی هرات) جنگی سخت دیگری در گرفت که اینبار هم پیروزی نصیب قشون نادر شد. قوای ابدالی مجدداً آماده نبرد شدند و در دهکده رباط پریان در شش میلی شمال هریرود جنگی هولناک دیگری در گرفت که تا ظهر ادامه یافت و از هر دو طرف گروهی کشته شدند، بالاخره ابدالی‌ها به شهر عقب نشستند و تا چهل و هشت ساعت بعد که طوفان باد جریان داشت، جنگ دیگری واقع نشد. جانب الله یارخان قرار شد با نادر صلح کند، ولی نادر اصرار ورزید که الله یارخان خود را تسلیم کند. در همین موقع خبر رسید که ذوالفقارخان با قوای مسلح و تازه دم خود از فراه به کمک هرات میرسد، نادر با اطلاع از این خبر عده از قشون خود را برای جلوگیری قوای ذوالفقارخان به شهر، مامور کرد و خود با عمده قوایش در محله شکیبان واقع در بیست و پنج میلی غرب هرات موضع گرفت (۳۰).

قوای فراه نیز شبانه به اردوی الله یارخان پیوست و الله یارخان مجدداً خود را برای نبرد آماده کرد. همینکه آتش نبرد گرم شد، قوای ذوالفقارخان بر اردوگاه نادر حمله برد و باروبنه قشون نادر را به غنیمت گرفت. جنگ تا شام ادامه یافت و عده‌یی از هر دو طرف متخاصم کشته شدند. چند جنگ دیگر به وقفه‌ها در گرفت ولی سرانجام درهای شهر هرات به بهای خون سه هزار نفر سرباز ایرانی و دو ماه راه پیمایی از روی صلح بروی نادر گشوده شد و الله یارخان مجدداً به حکومت آنجا ابقاء گردید. (۳۱)

### طغیان ذوالفقار خان:

اشتراک فعال ذوالفقارخان در دفاع از هرات اعتبار و حیثیت ملی او را در نظر مردم هرات و به خصوص طایفه ابدالی دو چندان بالا کرد. در هنگامی که نادر مصروف جنگ در آذربایجان بود، برخی از سران ابدالی قصد داشتند برمشهد حمله کنند و آنرا متصرف شوند، ولی الله یارخان با این نظر مخالفت میکرد. آنها ذوالفقارخان را از فراه به هرات خواستند، تا به این خواست خود جامه عمل پوشند. الله یارخان به مخالفت با ذوالفقارخان پرداخت و مدت سه ماه این مخالفت با اعمال خشونت دوام کرد. سرانجام الله یارخان از اعتبار روزافزون ذوالفقارخان در میان مردم هرات، بر جان خود ترسید و روزی از روزهای تابستان سال ۱۷۳۰ میلادی (۱۱۴۳ هجری) به بهانه شکار از هرات بیرون شد و چون در حدود کافر قلعه رسید، نامه‌یی به عنوان ذوالفقارخان نوشت که به قصد گرفتن انتقام خون پدر خود از تو، من به مشهد میروم و نادر را از قصد طغیان تو بر ضد او آگاه میکنم و اردوی گرفته بر تو حمله خواهم آورد. (۳۲)

در این هنگام برادر نادر ابراهیم خان ظهیرالدوله در مشهد از الله یارخان بگریزی پذیرایی کرد و چون از زبان الله یارخان از طغیان ذوالفقارخان بر ضد نادر آگاه شد، به تحکیم برج و باروی مشهد پرداخت و به با در خود نادر نیز اطلاع داد. در اوایل ماه محرم سال ۱۱۴۳ هجری (۲۳ ژوئیه ۱۷۳۰ م) ذوالفقارخان در رأس ۸ هزار نفر به طرف مشهد پیش راند و ابراهیم خان برادر نادر را در تمام نبردهاییکه در بیرون مشهد در گرفت منهزم ساخت. (۳۳)

در یکی از روزها ابراهیم خان در سمت (کوه سنگین) به جنگ میدان اقدام کرد. قشون افغانی بر هبری ذوالفقارخان با حملات تند قلب سپاه او را در هم شکافت و قوماندان سپاه تنگدار دشمن باقرخان زخم برداشت. قشون افغانی با یک حمله عمومی سپاه مخالف را از پیش برداشت و به تعقیب پرداخت. پیادگان سپاه ایران از ترس و هول بسیار اغلب خود را در چاه ها انداختند و از بین رفتند، فقط ابراهیم خان توانست خود را به شهر برساند و دروازه ها را بر روی مهاجمین ببندد. (۳۴) ذوالفقارخان شهر مشهد را در محاصره شدید کشید.

محمد کاظم مینویسد که در ختم جنگ روز سیزده محرم ۱۱۴۳ رضا قلی میرزا پسر نادر و بزرگان مشهد نامه بی به نادر نوشتند و آن را به وسیله پیک های سریع السیر باذربائیجان فرستادند و از او کمک خواستند. قوای ذوالفقارخان چندین شب پی هم در اطراف قلعه مشهد گشت زدند تا راه دخول و یا حمله بر آن را دریابند ولی هیچ چیزی دستگیرشان نشد، روزی افرادی را در اطراف قلعه دستگیر و از آنها جویای راه حمله بر شهر شدند. در نتیجه معلوم شد که اهل شهر در انتظار ورود نادر دقیقه شماری دارند و ده روز شده که پیک های چاپکی از موضوع به نادر اطلاع برده اند. ذوالفقارخان موضوع را با بزرگان لشکر در میان گذاشت، سرانجام فیصله بعمل آمد که عجالا به هرات برگردند، بالنتیجه قشون ابدالی براه افتادند و به زودی به هرات رسیدند و در انتظار عکس العمل نادر به تحکیم برج و باروی هرات پرداختند. نادر وقتی از موضوع طغیان ذوالفقارخان و حمله قشون ابدالی بر مشهد مطلع شد، به مشوره با بزرگان نظامی خود پرداخت، در نتیجه تصمیم گرفته شد که هرچه زودتر باید به مشهد برگردند.

نادر با سپاه خود به مشهد برگشت و میگویند هفت منزل راه را یک منزل میکرد (۳۵). وقتی نادر در حدود اصفهان رسید، پیک دیگری از جانب رضا قلی میرزا رسید و خبر ترک محاصره مشهد را باو داد. نادر قدری آرامش یافت. ومدتی باستراحت پرداخت و سپس دوباره راه خراسان را در پیش گرفت. وقتی به مشهد رسید به برادر خود ابراهیم خان اخطار داد که باستقبال او بیرون نیاید والا کشته خواهد شد، ابراهیم خان به ابیورد رفت. نادر وارد مشهد شد و با اطلاع از موضوع آنهایی را که در نبرد با قوای ابدالی از خود ضعف و سستی نشان داده بودند، توبیخ نمود و آنهایی را که فرزندان یا پدران خود را از دست داده بودند، دلایا نمود.

نادر عده پی از سپاهیان خود را رخصت داد تا به خانه های خود برگردند و تا میتوانند اسپان خود را فریه کنند. سپس برای خاموش کردن شورش قبایل، ایرساری، ترکمن تکه، یموت و ساروق رهسپار ابیورد و مرو شد. (۳۶) پس از خاموش کردن قبایل ترکمن، نادر دستور داد آذوقه و علوفه کافی برای لشکرکشی بر هرات تهیه گردد. با تهیه آذوقه کافی لشکر ۳۶ هزار نفری نادر به جانب هرات به حرکت افتاد. (۳۷) وقتی اردوی نادر به خوف رسید نادر قشونی بسرکردگی محمد بیک مروی بسوی قاین فرستاد و نامه بی هم عنوانی امام وپردی خان افشار، حاکم یزد و کرمان نوشت و بوسیله پیکی آنرا بکرمان فرستاد تا با قوای خویش در قاینات به محمد بیک مروی بپیوندد و از آنجا بعزم فراه حرکت کند.

هنگامی که ذوالفقارخان اطلاع یافت که نادر با اردوی عظیم خویش بسوی هرات پیش می آید، تمام اقوام ابدالی را که در محلات اطراف شهر سکنی داشتند، به شهر کوچ داد و پس از استحکام لازم شهر، برای مقابله با نادر، در رأس اردویی به پیشباز نادر پیش راند. دیری نگذشت که هر دو لشکر در ناحیه کوهسان (کوسویه) اردو زدند. طی نبردهای نخستین که در محل جوی نقره نزدیک کهسان درگرفت قوای ذوالفقارخان تلفات زیادی داد، زیرا به قول محمد کاظم، لشکر ذوالفقارخان (قسم به صیغه طلاق یاد کرده بودند که تا جان در بدن دارند از رزم رو نگردانند) بدین گونه قشون ابدالی که حمله را اول آغاز کرده بودند بدون ترس و هراس از مرگ خود را تا بیست قدمی نادر که در قلب سپاه خود قرار داشت رسانیدند. در این هنگام توپخانه نادر به صدا درآمد و در ظرف نیم ساعت هفت تا هشت هزار نفر افغانی را به خاک و خون کشانید. محمد کاظم میگوید که «طایفه افغانه اندیشه از کشته شدن ننموده در جنگ حریص تر میشدند». (۳۸)

سرانجام ذوالفقارخان بروایت محمد کاظم، بعد از دادن بیست هزار تلفات کشته و زخمی، مجبور به عقب نشینی شد و به شهر بازگشت. و به سربازان خود دستور داد که تا آخرین رمق از شهر دفاع نمایند. نادر نیز با اردوی خود از جوی نقره حرکت کرده بسوی پل مالان براه افتاد. اما هنوز نادر به پل مالان نرسیده بود که پیکی از جانب شاه حسین هوتکی به ذوالفقارخان خبر آورد که دوازده هزار نفر سپاه قندهار به کمک ابدالی ها به زودی وارد هرات خواهند شد. همزمان با این خبر مسرت بار، پیک دیگری از جانب علیمردان خان ابدالی (حاکم فراه که برادر ذوالفقارخان خوانده شده) وارد هرات شد و خبر آورد که هشت هزار نفر سپاه از فراه نیز به زودی وارد شهر خواهند شد. از این اخبار سران و قشون ابدالی طبل مسرت نواختند و برای یک جنگ خونین دیگر آماده گی گردنند. (۳۹) مرحوم غبار مینویسد که در چنین وقتی سیدال خان ناصری با سه هزار نفر سوار و پیاده به کمک هرات از قندهاروارد هرات شد. این افسر مشهور درتاریکی شب حمله هولناکی بالای قشون نادر وارد آورد که بر اثر آن اردوی ایران سراسیمه شد و تلفات بسیاری داد. نادر مجبور شد از جنگ میدان به سطح مرتفع (تخت صفر) پناهنده

شود. نادر در اینجا حلقه‌ی بی از تفنگداران تشکیل کرد و بدفاع پرداخت. قشون هرات و قندهار دو روز دیگر دشمن را زیر ضربات متوالی قرار دادند، ولی ژاله شدید باریدن گرفت و جنگ متوقف شد. ذوالفقارخان در داخل شهر جرگه‌ی تشکیل داد و از روسا تعهد آخرین را گرفت که جنگ تا آخرین حد توان دوام داده شود. سپس به یک حمله شدید و عمومی اقدام کرد. نادر بسیار کوشید که در زیر شلیک توپ و تفنگ از این حمله جلوگیری کند ولی ممکن نشد و مجبور گردید بار دیگر عقب نشینی کند. افغانها بزودی قلعه (ساق سلمان) را مرکز ثانوی قرار داده و از آنجا اتصالاً بالای دشمن میریختند و می‌کوفتند و بر می‌گشتند، نادر مجبور شد که به حمله عمومی و قاطع بپردازد. پس با توپخانه پیش آمد تا کاری از پیش ببرد، مگر کارگر واقع نشد. قشون هرات به حمله جدیدی دست زد و جنگ از قریه شمس آباد درگرفت. ولی توپخانه دشمن سه هزار نفر مهاجم افغان را روی هم ریخت. این تلفات واقعاً سنگین بود، زیرا جنگ آورترین افراد قشون افغانی از بین رفته بودند. (۴۰)

نبرد بعدی در پوزه کفترخان در بیرون شهر رخداد که از هر دو طرف گروهی کشته شدند. محمد کاظم می‌نویسد که: «در این روز نیز حربی در نهایت صعوبت دست داد و از طرفین بسیار عرصه تیغ گردیدند و باز مخالفان (ابدالیان) از روز پیشتر قدم استوارتر نموده پای مردانگی داشتند، چه در برابر عیال و اطفال خود که از بالای بروج قلعه نظاره می‌کردند غیرت دامن گیر ایشان شده به نقد جان اعتباری نمی‌نهادند و چون شاهد آفتاب در نقاب حجاب مخفی گردید هر دو طرف به معسکر خود عودت نمودند». (۴۱)

سومین نبرد نیز به همان سختی روزهای اول دست داد که سرانجام قوای ذوالفقارخان بعلت نداشتن توپخانه مجهز مجبور به عقب نشینی بسوی شهر شدند. و بالنتیجه نادر با قشون خود پل مالان را لشکرگاه خویش قرار داد و دستور داد محلات اطراف شهر را تا اوبه و شافلان بچاپند و برای قشون آذوقه و علوفه تهیه کنند.

نادر، در آغاز سال ۱۷۳۱م=۱۱۴۴ق شهر را شدیداً در محاصره گرفت و دستجات قشون خود را بر نقاط حاکم شهر موظف ساخت تا احدی را نگذارند که به شهر وارد یا از شهر خارج گردد. چنانکه ده هزار عسکر خود را برای حفظ سنگر نقره در غرب شهر و ده هزار نفر برای حفظ سنگر ناگهان و مالان در جنوب شهر و ده هزار نفر برای حفظ سنگرهای شرقی شهر بگماشت و خود در قریه اردوخان سنگر گرفت. سپاهیان نادر مواشی مردم را که به چرا بیرون میبردند غارت می‌کردند.

در سال ۱۷۳۱ روزی ذوالفقارخان تصمیم گرفت به حمله قاطع مبادرت ورزد، لذا با سپاه مختصر خود از شهر خارج شد و بر سنگر نادر حمله برد، نادر به شدت دفاع نمود. در این وقت مفرزه شرقی شهر به کمک نادر رسید و مهاجمین بین دو قوه گیر آمدند. چون خطر شکست قطعی پیش آمد، افغانها برگشتند و با شمشیر صف دشمن را شکافته راه بازگشت را باز کردند و به این صورت بار دیگر افغانها در شهر محصور گردیدند و نادر حلقه محاصره را تنگ تر و شدید تر نمود. با وجود این افغانها مجبور بودند که هر روز از شهر خارج شده برای حصول آذوقه با شمشیر از میان دشمن بگذرند و برگردند. به این ترتیب مدت چهار ماه جنگ بین دو قوت غیر مساوی جریان داشت و مردم شهر هرات دچار قحط غله گردیدند در حالیکه دشمن راه مواصلت ارزاق و امداد را تا ایران در دست داشت و با خاطر جمع می‌جنگید. درچنین اوضاعی سیدال خان ناصری بابقیه سپاهش برای حصول آذوقه از شهر خارج شد ولی مجدداً نتوانست به شهر برگردد و بناچار راه قندهار را در پیش گرفت.

ذوالفقارخان که علاوه بر این حوادث دو دستگی ابدالی‌ها را با کارشکنی مخالفین خود می‌دید، فوراً جرگه‌ی را تشکیل کرد و اعلام داشت که با وجود دشمنی مقتدر چون نادر، نفاق ما منتج به شکست ماو سقوط هرات خواهد شد. پس شما برای جلوگیری از چنین اتفاقی چه می‌سنجید، من به فیصله شما قناعت خواهم کرد. طرفداران الله یارخان که در این جرگه اکثریت داشتند گفتند: ما مصلحت در آن می‌بینیم که شما حکومت هرات را به الله یارخان که اکنون در اردوی نادر هست بگذارید. ذوالفقارخان جواب داد که من از مشوره بزرگان سر نمی‌پیچم و خیر وطن را برخیز خود ترجیح میدهم. متعاقباً هیئتی به اردوی نادر رفت و از طرف مردم شهر پیغام داد که حاصل این خونریزی چیست؟ اگر شما هرات را می‌خواهید الله یارخان دوست خود را نزد ما بفرستید تا شهر را در اختیار او بگذاریم. نادر به سرعت این شرط را پذیرفت و الله یارخان را بشرط اطاعت از او بشهر هرات فرستاد. (۴۲)

محقق افغانی عبدالباری جهانی ورودالله یار خان را به شهر هرات چنین بازگو میکند: "وقتی الله یار خان واردشهر هرات شد، زنان هراتی که ازبام منازل خود منتظر ورود الله یار خان بودند، همینکه او را نزدیک دیدند شروع به پرتاب سنگ و کلوخ و دشنام‌های رکیک بر او کردند و گفتند تو بخاطر گرفتن قدرت هزاران مرد رشید و جوان برومند را توسط دشمن تباه ساختی! تودست در دست دشمن ما گذاشتی و شوهران و فرزندان ما را ازدم شمشیر قزلباشان گذشتاندی، شرم باد برتوای نامرد! ای بی غیرت! حیف است برتو نام مرد و نام افغان... الله یار خان از شنیدن این دشنام‌ها اشک درچشمانش جاری شد و برسر غیرت آمد و مستقیماً به سرای ذوالفقار خان رفت و او را سخت درآغوش گرفت و گفت تايك قطره خون در بدن داشته باشد از قوم خود دریغ نخواهد کرد و حاضر است همین



اکنون با نادر به جنگ پردازد و بعد به نادر پیغام فرستاد که هرگز دروازه های شهر بروی نادرگشوده نخواهد شد. نادر از شنیدن پیغام الله یار خان سخت به غضب آمد و امر کرد تا پنجم اسیر افغانی را که در کمپ داشت بدون درنگ اعدام کردند. (۴۳)

در همین اثنا به ذوالفقارخان مطلع شد که نادر سپاهی را غرض تسخیر فراه مأمور کرده است، پس فوراً برادر خود علیمردان خان را با سه هزار نفر بسوی فراه فرستاد، و بقول محمدکاظم هدایت داد که «در دفع قزلباش و قلعه داری کوشیده بلده فراه را حراست نماید و هرگاه کار بر آن تنگ شود، اعانت و استمداد از حسین شاه خواسته، مردانه ثبات قدم ورزد و سفارشات زبانی در باب حراست و قلعه داری و احتیاط لوازم سپاهی گری نموده و در نیمه شب از سمتی که اطراف آن از سپاه قزلباش خالی بود برادر خود علیمردان خان را با سه هزار نفر بایلغار روانه دارالفراه فراه کرد.» (۴۴) علیمردان خود را بسرعت هرچه تمامتر قبل از ورود امام ویردی بیک و محمد بیک مروی به فراه رسانید و در استحکام برج و باره قلعه و حفر خندق آن اهتمام بعمل آورد و طایفه لزگی ساکن آن حدود را انعام فراوان داد و در مجادله بر ضد قوای نادر تحریص نمود.

مردم هرات مدت سیزده ماه با وجود قلت آذوقه با رشادت و مردانگی از شهر خود دفاع کردند، سرانجام چون عسرت گرسنگی و تنگدستی بعلت محاصره طولانی شهر نیروی مردم را مستاصل ساخت و دیگر کمکی هم از بیرون بآنها صورت نمیگرفت، عده یی از سران و بزرگان شهر بدون اطلاع و صلاح ذوالفقارخان به نادر پیغام فرستادند که هرگاه عبدالغنی خان الکوزایی به شهر بیاید و شرایط صلح را نادر بپذیرد، البته شهر بروی قشون نادر باز خواهد شد. ذوالفقارخان وقتی از قضیه آگاه شد که عبدالغنی خان و همراهان وی وارد شهر شده بودند و قرار بود عهد نامه ها را نوشته طرفین امضاء کنند، لذا او هم با الله یارخان که هفت ماه قبل از اردوی نادر جدا شده به شهر آمده بود و بر ضد نادر می جنگید، شبانه با اهل بیت خود از شهر خارج و عازم قندهار گردیدند و به علیمردان خان برادر خود به فراه اطلاع دادند که با وابستگان خویش از فراه حرکت کرده به قندهار بیاید. علیمردان خان هم در یک شب شهر را ترک داد و عازم قندهار شد. الله یارخان جانب ملتان رفت، ولی ذوالفقارخان با برادرانش بر اثر سعایت دشمنان بزدان شاه حسین افتاد [و در سال ۱۷۳۸ که نادر موفق به فتح قندهار شد آنها به امر نادر از زندان رها و به مازندران تبعید شدند]. (۴۵)

نادر هرات را به پیر محمد فرمانده کل قوای ملک محمود سیستانی که در گشایش دروازه های مشهد به نادر خدمت کرده بود سپرد. (۴۶) و برای اطمینان خاطر از پشت سر، تمام سران ابدالی را از هرات و فراه تبعید نمود. نادر بشمول عبدالغنی خانی الکوزایی و نور محمدخان علیزایی شش هزار نفر را به خراسان و مشهد و دامغان تبعید کرد و در عین حال عده یی از سران ابدالی منجمله عبدالغنی خان را در اردوی خود جلب نمود (۴۷). ابدالیان در تحت سرکردگی عبدالغنی الکوزایی و نورمحمدخان علیزایی در جنگ برضد شاه اشرف درایران درکنار لشکر نادر به درستی جنگیدند و پیروزیهایی کسب کردند. نیروهای افغانی در جنگ های مختلف نادر برای پس گرفتن بخش های اشغالی ایران از چنگ ترکها و روسها در آذربایجان و داغستان و غیره از موفق ترین نیرویهای رزمی نادر بشمار می آمدند و بر مبنای همین شجاعت جنگی ابدالیان است که وقتی نادر به فتح قندهار موفق شد، اجازه داد ابدالیان دوباره از هرات و ایران به قندهار برگردند و اراضی از دست داده خود را که در تصرف خانهای قبیله غلزایی افتاده بود، دوباره متصرف شوند.

پایان

مأخذ و زیر نویسها:

- ۱- تاریخ ایران، نوشته گروهی از مورخین شوروی، ترجمه کریم کشاورز، ص ۴۳۳
- ۲- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۲۷۳-۲۷۴
- ۳- راندک سیکورسکی، خاک اولیا، ترجمه عبدالعلی نور احراری، چاپ ۱۳۷۰، مشهد ایران، ص ۲۵۱
- ۴- دکتر شفا، پس از ۱۴۰۰ سال، ص ۷۲۴، خاک اولیا، ص ۲۵۱
- ۵- غبار، همان، اثر، ص ۲۸۷، عبدالباری جهانی، هرات، پشته او لویه لویه، ص ۹۹
- ۶- دکتر شفا، پس از ۱۴۰۰ سال، ج ۲، ص ۷۴۲، ۷۴۳
- ۷- دلارام مشهوری، رگ تاک، ص ۱۰۱
- ۸- دکتر شفا، پس از ۱۴۰۰ سال، ص ۷۴۳، ۷۴۹
- ۹- دکتر شفا، پس از ۱۴۰۰ سال، ص ۷۵۱
- ۱۰- دکتر شفا، پس از ۱۴۰۰ سال، ص ۷۳۵
- ۱۱- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۲۸۹
- ۱۲- شفا، همان اثر، ص ۷۵۵

تعداد صفحات: ۹ از ۱۰

افغان جرمن آنلاين شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید

[maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

- ۱۳- لکهارت، انقراض سلسله صفويه ، ترجمه مصطفى قلی عماد ، چاپ ۱۳۶۴، ص ۱۴۶
- ۱۴- جی ، پی، تیت، سیستان ، ج ۱ ص ۱۵۲
- ۱۵- حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، ص ۲۴۷
- ۱۶- فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۱۰۷
- ۱۷- لکهارت، همانجا، ص ۱۱۶-۱۱۷
- ۱۸- فرهنگ، همان اثر، ص ۱۰۸ ، انقراض سلسله صفويه ، ص ۱۱۷
- ۱۹- لکهارت، همان اثر، ص ۱۱۷
- ۲۰- غبار، همان اثر، ص ۱۴-۱۵
- ۲۱- الفنستون ، افغانان، ترجمه اصف فکرت، ص ۴۸۱
- ۲۲- لکهارت ، همانجا، ص ۱۱۵،
- ۲۳- حبیبی، همان اثر، ص ۲۳۷، جی، پی، تیت سیستان، ج ۱، ص ۱۵۶
- ۲۴-۲۵- حبیبی، همان اثر، ص ۲۳۸
- ۲۶- لکهارت، انقراض سلسله صفويه، ترجمه دولتشاهی، ص ۳۷، زندگانی نادرشاه، ص ۴۸
- ۲۷-۲۸- انقراض سلسله صفويه، ص ۳۷۶-۳۷۹، نادرشاه ص ۴۸-۵۸
- ۲۹- همان اثر، همانجا.
- ۳۰- عالم آرای نادری، ج ۱ ص ۲۳۴.
- ۳۱- همانجا ص ۲۳۵ بیعد.
- ۳۲- غبار، ص ۳۴۴، عالم آرای نادری، ج ۱، ص ۳۳۵، محمدکاظم، ج ۱، ص ۲۴۲
- ۳۳-۳۴- محمد کاظم ج ۱، ص ۲۴۲-۲۴۷.
- ۳۵- محمد کاظم، ج ۱، ص ۲۶۰.
- ۳۶- محمد کاظم، ج ۱، ص ۲۷۰.
- ۳۷- محمدکاظم، ص ۲۷۲-۲۷۶.
- ۳۸- محمد کاظم، ج ۱، ص ۲۷۷
- ۳۹- محمد کاظم، ج ۱، ص ۲۷۸
- ۴۰- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۳۴۴.
- ۴۱- محمد کاظم، ج ۱، ص ۲۷۸-۲۷۹.
- ۴۲- محمد کاظم، عالم آرای نادری، ج ۱، ص ۲۸۰-۲۸۴
- ۴۳- عبدالباری جهانی، هرات، پشتانه او لویه لویه، ص ۱۵۳
- ۴۴- میرزا مهدی خان استرآبادی، جهانگشای نادری، ص ۱۵۵.
- ۴۵- گنداسنگه، درانی احمدشاه، ترجمه نصرالله سویمن، طبع آکادمی علوم ج. ۱، ۱۳۶۶ ص ۱۹.
- ۴۶- محمدکاظم، ج اول، ۲۹۳، لکهارت، نادرشاه، ص ۱۵۶.
- ۴۷- محمد کاظم، ج ۱، ص ۳۰۸-۳۱۰